

بررسی تطبیقی برخی از وجوه عشق  
در غزلیات سنایی، حافظ و وحشی بافقی

عبداله نصرتی<sup>۱</sup>

شیما فرجی فر<sup>۲</sup>

چکیده

عشق یگانه مفهوم شایعی است که عوام و خواص هر یک به فراخور درک خویش با آن درگیرند. در جایگاهی که مضمون اصلی و محوری سخن در ادبیات فارسی بر مدار عشق می‌گردد و هر دری از ابواب ادب این مرز و بوم که گشاده گردد، به گلستان عشق ختم می‌شود؛ ناگزیر پرداختن به این موضوع نه تنها برای نگارندگان آن ملال‌آور نبوده که قند مکرر است. ما درین مجال برآنیم تا به بررسی تطبیقی عشق از منظر چند تن از شعرای بنام ادب پارسی؛ یعنی سنایی، حافظ و وحشی بافقی بپردازیم.

کلیدواژه‌ها:

عشق، سنایی، حافظ، وحشی بافقی

۱- استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان

۲- کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد واحد همدان مدرس آموزشکده فنی و حرفه‌ای سما همدان (وابسته به دانشگاه آزاد)

تاریخ پذیرش: ۹۲/۰۱/۲۱

تاریخ وصول: ۹۱/۱۰/۰۹

## مقدمه

عشق یکی از ارکان مهمّ جمال پرستی می باشد که ماحصل زیبایی است. همه می دانیم که راه های رسیدن به حق متفاوت است. (اسکویی، ۱۳۸۴: ۷۶) اما در این میان گروهی از هوشمندان دل پاک عاشق مزاج، بهترین و سریع ترین راه را برای نیل به مقصود خود انتخاب کرده و به طریق عشق قدم نهاده اند. با توجه به آیه ۳۳ سوره احزاب بنا به تفسیری، عشق آن امانت الهی است که تنها انسان حمل کننده اش بود و همگان به جز او از تحمل آن شانه خالی کرده اند.<sup>۱</sup> حافظ می سراید:

آسمان بار امانت نتوانست کشید  
قرعه کار به نام من دیوانه زدند  
(حافظ، ۱۳۷۵: ۲۴۸)

این عشق اولین آفریده و مخلوق روز ازل است. سنایی می سراید:

عشق شاهیست پا به تخت ازل  
جز بدو مرد را ولایت نیست  
(سنایی، ۱۳۸۵: ۸۲۷)

گویند عشق محدودیت ها را می شکند، تعصب ها را از میان برمی چیند؛ قلب ها را به هم می پیوندد و افراد را به هم نزدیک می کند. بر سر سفره عشق است که فقیر و غنی، شاه و گدا همگان می نشینند و هیچ یک بر هم تمایز ارزشی ندارند و تنها در بهره مندی از عشق است که بر هم تفوق می جویند. ابن عربی آندلسی در «ترجمان الاشواق» شعری معروف دارد که با موضوع مورد بحث سازگار است.

«در گذشته من از دوست خود، روی برمی تافتم؛ اگر کیش وی را، همسان مذهب خویش، نمی یافتم. لیکن، امروز قلب من، پذیرای هر نقشی شده است: چراگاه آهوان، صومعه راهبان، بتکده، کعبه، الواح تورات، مُصحف قرآن! من، به دین عشق سرسپرده ام و به هر سو که کاروان های آن، رهسپار شود، راه خواهم جست! آری عشق - هموارگر همه ناهمواری ها - دین و ایمان من است.» (صاحب الزمانی، ۱۳۵۱: ۳۰۷-۳۰۸)

در مذهب عشق قانون‌ها تغییر کرده و رنگ دیگری به خویش می‌گیرد. نمی‌توان در مذهب عشق، به پای عقل طی طریق کرد. انسان‌ها در این عرصه تنها در بهره‌مندی از عشق است که بر هم پیشی می‌گیرند. به قول سنایی:

در ره روش عشق چه میری چه اسیری      در مذهب عاشق، چه جوانی و چه پیری  
(سنایی، ۱۳۸۵: ۶۶۳)

### تعریف عشق از مناظر مختلف

در قرآن به جای کلمه عشق واژه «حُب» آمده است. در کلّ کلمه عشق در متون دینی بسیار کم به کار رفته است و دلیل عدم به‌کارگیری واژه عشق شاید در این امر نهفته باشد که پیش از نزول قرآن این واژه در خدمت امور غیر اخلاقی قرار گرفته بود. در قرآن به جای عشق از واژه‌هایی چون حُب<sup>۲</sup> و وُد<sup>۳</sup> و تبتل<sup>۴</sup> استفاده شده و در برخی آیه‌ها نیز به مفهوم عشق و محبت در بین زوجین اشاره می‌شود که به نوعی همان تأیید عشق مجازی، منتها در نوع مشروع خود است.<sup>۵</sup>

عشق همواره در ادب پارسی جایگاهی والا و پرارزش داشته و دارد. عده‌ای ریشه آن را عربی و از ماده «عَشَقَ» می‌دانند. (زمانی، ۱۳۸۵: ۵۸) گویند این واژه مأخوذ از حبه - به کسر حاء - است و آن تخمی باشد که در صحرا به زمین می‌افتد و برخی دیگر آن را برگرفته از حبّ دانسته که به معنی جایی است که در آن آب بسیار جمع آید. نیز گویند به معنی چهارچوبی است که کوزه آب را بر روی آن می‌گذارند و گروهی دیگر آن را از ریشه حَبّ به معنی محلّ لطیفه و قوام می‌دانند. (هجویری، ۱۳۸۹: ۴۴۸) نویسنده المنجد در باب عشق می‌گوید: «إفراط الحبّ و یكون فی عفاف و فی دَعَاةٍ.» (فتح اللهی، ۱۳۷۶: ۱۱۸)

در باب تمایز عشق با محبت باید گفت: هر گاه محبت و دوستی در انسان یا حیوان قوت یافت و شدت گرفت، عشق نامیده می‌شود. اما محبت به فتح اول و دوم و سوم در زبان

تازی مصدر میمی است از حبّ و همهٔ مردم این کلمه را می‌دانند و به کار می‌برند ... اما عشق، عالم دیگری دارد. (حلبی، ۱۳۸۵: ۲۰۷)

چنان که عزیزالدین نسفی گوید: «ذاکران چهار مرتبه دارند: بعضی در مرتبهٔ میل‌اند و بعضی در مرتبهٔ ارادت‌اند و بعضی در مرتبهٔ محبت‌اند و بعضی در مرتبهٔ عشق‌اند و از اهل تصوّف هر که را عروج افتاد در مرتبهٔ چهارم افتاد.» (نسفی، ۱۳۹۰: ۱۵۹)

معروف‌ترین تقسیم‌بندی قدما از عشق، تقسیم آن به حقیقت و مجاز است. اما «محبی‌الدین ابن عربی می‌گوید: هر کس عشق را تعریف کند، آن را نشناخته؛ و کسی که از جام آن جرعه‌ای نچشیده باشد آن را نشناخته، و کسی که گوید من از آن جام سیراب شدم آن را نشناخته؛ که عشق شرابی است که کسی را سیراب نکند.» (منافی اناری، ۱۳۷۷: ۱۶۳) پس محبت از امور تعریف‌نشده است.

عرفا معتقد به رابطهٔ عاشقانهٔ خدا و بنده‌اند و دلیل خود را آیهٔ ۱۲۹ از سورهٔ حجر «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» و حدیث «خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَى صُورِهِ» می‌دانستند و می‌گفتند اگر خدا و بشر با هم سنخیتی ندارند، چگونه خداوند فرموده از روح خویش در کالبد او، یعنی بشر دیدم؟ و یا در حدیثی چگونه گفته شده که خداوند آدم را به صورت خود خلق کرد؟ (ستّاری، ۱۳۷۴: ۱۴۴)

«ماحصل عقیدهٔ عارف در موضوع محبت و عشق این است که عشق غریزهٔ الهی و الهام آسمانی است که به مدد آن انسان می‌تواند خود را بشناسد و به سرنوشت خود واقف شود.» (غنی، ۱۳۸۹: ۳۰۰)

بعد از ابن عربی متداول‌ترین تقسیم‌بندی عشق به قرار زیر است:

۱- عشق طبیعی: عشق و کشش جسمانی مخلوق به مخلوقی دیگر است که در آن عاشق، معشوق را برای خود می‌خواهد.

۲- عشق روحانی: عشق روحانی مخلوق به مظاهر خالق است که به آن عشق مرآتی نیز گفته می‌شود. بنا به گفتهٔ شمس تبریزی از آنجا که «المجازُ قَنْطَرَةُ الْحَقِيقَةِ» است، عشق مجازی، یعنی عشق انسان به انسان می‌تواند در حکم پلی باشد که ما را به عشق حقیقی متصل سازد. اما

باید به این نکته دقت نمود که عشق ورزیدن بر خود آینه، کاری بس خطاست. (همان: ۱۱۸)

در عشق روحانی، عاشق، معشوق را هم برای خود و هم برای معشوق دوست می‌دارد. درحقیقت «عشق حقیقی همانا صورت تکامل یافته عشق مجازی است و دور نیست که عشق مجازی، زمینه‌ساز کسب فیض عشق حقیقی باشد. اما سایه، خود شخص نیست و سایه نسبت بدانچه سایه می‌افکند اصالتی ندارد و بنابراین باید از مجاز گذشت و به حقیقت حُب الهی راه یافت.» (همان: ۱۷۱) عین القضاة در وصف این نوع از عشق می‌گوید: «ای عزیز! جمال لیلی دانه‌ای دان بر دامی نهاده، چه دانی که دام چیست؟ صیاد ازل، چون خواست که از نهاد مجنون مرکبی بسازد از آن عشق، خود که او را استعداد آن نبود که به دام جمال عشق ازل افتد که آنگاه به تابشی از آن هلاک شدی، بفرمودند تا عشق لیلی را چندی مرکبی ساختند؛ تا پخته عشق لیلی شود و آنگاه بار کشیدن عشق الله را قبول تواند کردن.» (عین القضاة، ۱۳۵۹: ۱۰۴-۱۰۵)

۳- عشق الهی: عشق خالق به مخلوق و عشق مخلوق به خالق است.

### مثلث عشق:

سه ضلع هر مثلث عشقی متشکل از عشق، عاشق و معشوق است. عاشق بی معشوق و بی عشق قابل تصور نبوده و این سه قایم به یکدیگرند و میان این‌ها غیریتی وجود ندارد. (همان: ۱۱۳) و نهایت عشق چنین است که فرقی میان سه ضلع این مثلث قایل نشویم.

در این میان عاشق کسی است که عشق ورزیده و در دوستی کسی یا چیزی به نهایت رسیده باشد. نیز به او دل‌باخته و شیفته دل هم می‌گویند. (معین: ذیل واژه عاشق) در مقابل عاشق، معشوق قرار دارد. اگر عشق «افراط در محبت باشد» (ستّاری، ۱۳۷۴: ۱۰۹)، مهم‌ترین خصیصه عاشق و عشق فعال هم در درجه اول ایثار و فداکاری است. اما تنها آن‌هایی که صاحب منش‌های بارور و تعالی یافته هستند، درک درستی از نثار کردن دارند. (فروم، ۱۳۸۹: ۵)

### مراتب عشق در عاشق

استعداد و توانایی افراد برای عاشق بودن و عاشق شدن متفاوت است. اگر عشق را

ودیع‌ای الهی در نظر بگیریم، باید بدانیم که انسان‌ها به فراخور استعداد، توانایی و بالاتر از همه خواست و مشیت حق تعالی از نیروی عشق بهره‌مند می‌شوند و می‌توان چنین گفت: که برخی انسان‌ها بالفطره توانایی عاشق بودن را دارند. در مقابل، توانایی عشق ورزیدن در برخی انسان‌ها بالقوه است. یعنی فرد در اثر پشت سر گذاشتن مراحل، واجد شرایط عشق ورزیدن می‌شود. در این رویکرد، عشق برای بارور شدن همچون هر هنری قابل آموختن است و امری اکتسابی محسوب می‌شود.

### عشق در شعر شعرای مورد نظر از وجوه گوناگون

ما در این مجال برآنیم تا قصه نامکرر عشق را در غزلیات سه شاعر به صورتی تطبیقی مورد بازبینی قرار دهیم:

#### ۱- عشق، حقیقت و مجاز

«اصطلاح «عشق مجازی» از اصطلاحات معروف صوفیه است ... در مقابل عشق مجازی، عشق حقیقی قرار دارد ... اولین کسی که تعبیر عشق حقیقی و مجازی را وارد شعر عاشقانه - صوفیانه فارسی کرد، حکیم سنایی است». (پورجوادی، ۱۳۷۰: ۸-۱۱)

عشق حقیقی از منظر سنایی تنها عشق الهی و یا عشقی است که به منزله پل و قنطرة عارف و عاشق به سمت عشق الهی باشد و درین میان هر عشقی به غیر از موارد یاد شده، مجازی تلقی می‌گردد. نمونه متعالی عشق انسانی که به عشق الهی منجر می‌شود، در غزلیات سنایی عشق یوسف و زلیخا است که سنایی از این عشق، تحت عنوان عشق زلیخایی یاد می‌کند. چون عشق زلیخا تنها هوس صرف نبود، ناگزیر به عشق الهی منجر شد. سنایی در توصیف عشق الهی سراید:

«گر شبی عشق تو بر تخت دلم شاهی کند باد لطفت گر به دارالملک انسان برود من چه سگ باشم که در عشق تو خوش یکدم زدم	صد هزاران ماه آن شب، خدمت ماهی کند هر یکی را بر مثال یوسف چاهی کند آدم و ابلیس یکجا چون به همراهی کند» (همان: ۸۶۳)
قیروانِ عشوه بگذارند غواصان دهر	گر نهنگ عشق تو بخرامد از دریای قار (همان: ۸۸۶)

از جمال یوسفی سیری نیابد جاودان هر کرا بر جان و دل عشق زلیخایی بود  
(همان: ۸۷۲)

ما در این غزل از وی، عشقی که مطرح می‌شود در تقابل با عشق حقیقی قرار می‌گیرد:  
از هر چه گمان برد دلم یار نه آن بود پندار بُد آن عشق و یقین جمله گمان بود  
آن ناز تکلف بد و آن مهر، فسون بود و آن عشق مجازی بُد و آن سود زیان بود  
(همان: ۸۶۹)

اساساً در این نمونه‌ها از غزلیات سنایی، کاربرد ترکیباتی چون نهنگ عشق، غواصان دهر، دریای قار، عشق زلیخایی و... انعکاس‌دهنده عشق حقیقی به مخاطب است. قابل یادآوری است شاعرانی چون سنایی و حافظ که در فضای معطر عرفان نفس می‌کشند، عشق را در هر حال تلطیف‌کننده می‌دانند و عشق مجازی را مقدمه عشق حقیقی می‌شناسند.

حافظ مفهوم عشق حقیقی را هم در عشق الهی و هم در عشق واقعی انسان به انسان می‌بیند. به عبارتی معتقد است که عشق انسان به انسان می‌تواند از نوع حقیقی باشد که در واقع این عشق، گلی از بوستان عشق الهی است. بنا به قولی این عشق «نه مطلق است نه مقید، نه الهی است و نه انسانی. عشق لا بشرط است. در مرتبه‌ای عشق الهی است و در مرتبه‌ای عشق انسانی. در مرتبه‌ای عشق حق است به خلق و در مرتبه‌ای عشق خلق است به حق و نیز در مرتبه‌ای عشق خلق است به خلق. عشق هر چه است و هر کجا هست عشق است. حتی عشق مجازی نیز پرتویی است از حقیقت. (شاعری می‌سراید):

عشق مشاطه‌ای است رنگ‌آمیز که حقیقت کند به رنگ مجاز  
تا به دام آورد دل محمود بطرازد به شانه زلف ایاز

این مشاطه‌گری عشق است، که نقش‌های گوناگون می‌زند و مجنونی را سرگشته لیلی می‌سازد. (پورجوادی، ۱۳۷۰: ۳۷) حافظ اینگونه از عشق الهی یاد می‌کند:

سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود  
(حافظ، ۱۳۷۹: ۲۸۰)

نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست  
چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم  
(همان: ۴۲۸)

### نمونه عشق انسانی (از نوع واقعی) در غزل حافظ

در بیت حاضر، حافظ معشوق واقعی را کسی می‌داند که به مرتبه شاهدی که همان مرحله دلبری است رسیده باشد. مرحله شاهدی از اجتماع کرشمه حسن و کرشمه معشوقی به دست می‌آید و در این مرحله است که عاشق از حظ بصری به حظ باطنی می‌رسد. به عبارتی دل او ربوده شده و اسیر عشق می‌گردد. (پورجوادی، ۱۳۷۰: ۳۳-۳۵)

نمونه عشق مجازی

گلبن عیش می‌دمد ساقی گل‌عذار کو؟  
باد بهار می‌وزد باده خوش‌گوار کو؟  
(همان: ۵۶۳)

کاربرد واژگانی چون هوس، عیش و توصیف چهره هوس‌برانگیز معشوق و یاد کرد از بهار در اشعار، بیشتر متضمن عشق مجازی است.

وحشی نیز با وجود عاشقانه و زمینی بودن اشعارش معتقد است که عشق او از رنگ عشق‌های مجازی نیست که عشق‌های مجازی به قول مولانا از پی آب و رنگند. درحالی که عشق حقیقی از نوع انسانی با زوال حُسن به پایان نمی‌رسد. او این‌گونه عشق حقیقی (از نوع انسانی) خود را توصیف می‌کند:

غلام عشق حاشا کز جفای یار بگریزد  
بیر گر بلبلی در دسر بیهوده از گلشن  
نیاشد بی‌وفا گل بلکه بلبل بی‌وفا باشد  
نه عاشق بوالهوس باشد که از آزار بگریزد  
که گوید عاشق روی گلم وز خار بگریزد  
که چون گل رانماند خوبی رخسار بگریزد  
(وحشی، ۱۳۸۴: ۲۵۵)

چو نیک درنگری عشق ما مجازی نیست  
حقیقتی پس این پرده مجازی هست  
(همان: ۲۰۱)

اما در کنار چنین اشعاری که بازتاب دهنده عشق حقیقی (از نوع انسانی) است، وحشی اشعاری هم در توصیف عشق مجازی سروده است:



انجام حسن او شد، پایان عشق من هم رفت آن نوای بلبل، بی‌برگ شد چمن هم  
(همان: ۳۲۰)

در مجموع هر سه شاعر معتقدند عشقی که داعیه‌دار هوس صرف باشد، عشق نبوده بلکه مجازی و بی‌ارزش است.

## ۲- ازلی بودن عشق

اعتقاد پاره‌ای از شعرا و عرفا بر این است که از روز ازل، عشق در دل تعداد معدودی از انسان‌ها جای می‌گیرد و با گذشت زمان ریشه‌دارتر می‌شود. سنایی و حافظ هر دو قائل به رابطه عشق ازلی‌اند. به عبارتی از نظر آن دو عشق ودیعه‌ای است که از ازل در خمیره جان عاشقان حقیقی نهاده شده.

«عشق نخستین جلوه وجود است و سابق بر آن چیزی نیست؛ وجود عشق با قدمت وجود الهی آمیخته است؛ عشق ودیعه‌ای است که در روز ازل از جانب دوست به جان مشتاق بشر سپرده شده.» (مرتضوی، ۱۳۸۸: ۴۰۶)

عشق شاه‌یست پا به تخت ازل جز بدو مرد را ولایت نیست

(سنایی، ۱۳۸۵: ۸۲۷)

در ازل پرتو خُست ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

(حافظ، ۱۳۷۹: ۲۰۶)

در غزل وحشی بافقی عشق و ازل رابطه محسوسی با هم ندارند و تنها در مثنوی فرهاد و شیرین به این رابطه، پرداخته شده است. <sup>۶</sup> دلیل اصلی این مطلب به تمایز دیدگاهی این سه شاعر با هم برمی‌گردد. به این معنا که وحشی هیچ‌گاه دیدگاهی عرفانی به شعر نداشته است؛ اما سنایی و حافظ بیشتر در حال و هوایی عرفانی به سر برده‌اند. از این رو اشعار این دو نیز مملو از واژگانی است که بازتاب‌دهنده آرای عرفانی‌شان باشد.

## ۳- عشق و جمال

زیبایی را مادر عشق می‌دانند. از دیرباز عشق و زیبایی رابطه تنگاتنگ و عجیبی با هم

داشته‌اند. اگرچه عوام، برداشت ظاهری خود را از مفاهیم زیبایی و عشق ارائه می‌دهند، اما در این میان عرفای جمالی، البته آن دسته‌ای که از خیل عرفای حقیقی محسوب می‌شوند، بر مبنای روایت معروف «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ» به تبعیت از پروردگار خویش دلبستگی خود را به مظاهر زیبایی اعلام داشته و همواره به آن عشق می‌ورزند. منتها این حس دلبستگی که همان عشق است بیش از آن که معطوف به زیبایی‌های ظاهری باشد، معطوف به زیبایی‌های درون است. گویند «بدایت عشق آن است که تخم جمال از دست مشاهده در زمین خلوت دل افکند. تربیت او از تابش نظر بود. اما یک رنگ نبوده باشد که افکندن تخم و برگرفتن یکی بود» (غزالی، ۱۳۷۷: ۳۵)

گفتنی است در عالم خداوند تنها مقامی است که هم عاشق و هم معشوق محض است. او هم بیدل و هم دلدار است. دوست‌دارنده جمال است و از این رو خود را ودود می‌خواند. پس صاحب جمال مطلق ابتدا به خود محبت داشت؛ آنگاه که دوست داشت خود را در غیر مشاهده نماید، جهان را به صورت جمال خویش آفرید. (غراب، ۱۳۸۷: ۳۱)

عشق در باور هر سه شاعر زاینده حُسن است. سنایی و حافظ علاوه بر دید عاشقانه، دیدگاهی عرفانی نیز به این مطلب دارند. اما وحشی تنها دید عاشقانه دارد. وقتی وحشی در اشعارش توصیف‌گر عشق حقیقی است، رابطه حُسن و عشق در شعر او به دیدگاه عرفانی حافظ و سنایی نزدیک است؛ ولی وقتی توصیف‌گر عشق مجازی است، نظرگاهش با سنایی و حافظ تفاوت دارد. بیان هر سه شاعر:

صد مشعله از عشق برافروخته دارم      تا صد علم از حُسن بر افروخته دارد

(سنایی، ۱۳۸۵: ۸۴۵)

ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنیست      به آب و رنگ و خال و خط‌چه حاجت روی زیبارا؟

(حافظ، ۱۳۷۹: ۴)

چه کم می‌گردد از چشمت، بلاگردان نازم کن      نگاهی چند نازآلود در کار نیازم کن

درخت میوه‌ای داری صلا میوه‌ای می‌زن      ولی اندیشه از گستاخی دست درازم کن

(وحشی، ۱۳۸۴: ۳۴۴)

## ۴- محنت و محبت

عشق بلایی آمیخته با درد و محنت است. «محبت و محنت از یک خانه اند و محنت و شادی از هم بیگانه». (رازی، ۱۳۵۲: ۲۵-۲۶) از این رو شوریدگان و شیفته‌گان تنها جامه‌ای را بر قامت دلشان زینده می‌بینند، که از پود محنت و تار محبت باشد.<sup>۷</sup> چنین گویند که «عشق آسان‌نمای<sup>۸</sup> ... متضمن هزاران خطر، سختی و ناکامی است. آنان که از دور به این مشکل آسان‌نما می‌نگرند، آن را بس ساده و آسان می‌پندارند». (مرتضوی، ۱۳۸۸: ۴۱۰) غافل از اینکه «لازمه رهروی در راه با شکوه ولی خطرناک عشق، چون مجنون دست از همه چیز شستن و چار تکبیر زدن یک سره بر هر چه هست؛ است». (همان: ۷۹۲) به قول شاعری:

کاش می‌شد راه سخت عشق را بی‌خطر پیمود و قربانی نداشت

اما افسوس که این سخن در حد آرزویی کودکانه است. در حقیقت راه عشق، شهیدها و حلاج‌ها می‌خواهد که بر سرِ دار، تکبیر عشق سر دهند. دیگر آنکه بر خلاف آنچه پاره‌ای افراد می‌پندارند، رنج و بلای حاصل از عشق همیشه در روزگار هجران روی نمی‌دهد؛ بلکه عاشق گاهی در عین وصل، ملول و نالان و گریان است. (همان: ۳۷۴) یکی از پر بسامدترین موضوعاتی که در دیوان شعری سنایی، حافظ و وحشی قرار دارد، همین ارتباط تنگاتنگ عشق و رنج کشیدن‌های پی در پی است که همواره به اشکال و شیوه‌های گوناگون سخن به آن اشاره گردیده است.

ای ز عشقت روح را آزارها بر در تو عشق را بازارها

(سنایی، ۱۳۸۵: ۸۰۰)

تا شدم حلقه به گوش در میخانه عشق هر دم آید غمی از نو به مبارک بادم

(حافظ، ۱۳۷۹: ۴۲۸)

وحشیم و جریده رو کعبه عشق مقصدم بدرقه اشک و آه من قافله نیاز را

(وحشی، ۱۳۸۴: ۱۴۶)

## ۵- عشق و شیرینی رنج آن

به گفته صاحب کشف الاسرار «آری چون عشق درست بود، بلا به رنگ نعمت شود».

(میبدی، ۱۳۸۵: ۴۰)

وقتی نظرگاه سنایی و حافظ به گونه‌ای است که از منظر عرفان، به شعر می‌نگرند، ناگزیر نیز آن‌چه در راه عشق بر دل آن دو می‌نشیند، خوشایند و مبارک است. اما وحشی در اکثر غزلیات عاشقانه زمینی خود رنج عشق را چندان خوشگوار نمی‌یابد. از این رو تنها در قالب ابیاتی محدود که بسامدی هم ندارد، از شیرینی محنت حاصل از عشق یاد می‌کند. بیان هر سه شاعر:

هر چند که زهرِ عشق می‌نوشد      آن زهر به گونه‌ی شکر دارد

(سنایی، ۱۳۸۵: ۸۴۳)

لذت داغ غمت بر دل ما بباد حرام      اگر از جور غم عشق تو دادی طلبیم

(حافظ، ۱۳۷۹: ۵۰۱)

هرخون که تو دادی چو می‌ناب کشیدیم      زهر تو به صد رغبت جلاب کشیدیم

(وحشی، ۱۳۸۴: ۳۰۵)

## ۶- عشق و عقل

هر سه شاعر معتقدند با پای عقل نمی‌توان در راه عشق قدم نهاد و تنها راهی که صراط‌المستقیم کعبه مقصود است، عشق است که پر مخاطره، اما کوتاه‌ترین راه است. آنها می‌گویند: «خودنمایی عقل در برابر عشق چون شعبده‌سامری پیش عصا و ید بیضا و تدبیر عقل در ره عشق چون رقمی است که شب‌نمی‌ناچیز بر بحری زخار می‌کشد». (مرتضوی،

۱۳۸۸: ۴۱۵)

راه عشق از روی عقل از بهر آن بس مشکلت      کان نه راه صورت و پایست، کان راه دلست

(سنایی، ۱۳۸۵: ۸۱۴)

حریم عشق را در گه بسی بالاتر از عقل است      کسی آن آستان بوسد که جان در آستین دارد

(حافظ، ۱۳۷۹: ۱۶۳)

بهشتی هست نام آن مقام عشق و حیرانی ولی تا عقل هست آنجا، نشاید رفت آگه شو  
(وحشی، ۱۳۸۴: ۳۵۲)

#### ۷- عشق و ایثار

فروم می گوید: «نثار کردن ارضا کننده تر و لذت بخش تر از دریافت کردن» است. (فروم، ۱۳۸۹: ۵۶) عشق با فداکاری همراه است. قدم در دایره عشق گذاشتن با نازپروری سازگار نیست. (جعفری لنگرودی، ۱۳۳۴: ۵۱) مفهوم اصلی عشق برابر با ایثار و نثار کردن است؛ و چنین است که هر سه شاعر، در توصیف عشق حقیقی به مفاهیمی چون از خود گذشتگی، جانبازی و مصادیق این چنینی اشاره کرده اند.

این درد عشق راست که در پای نیکوان هر ساعت ار بخواهد جانها کند نثار

(سنایی، ۱۳۸۵: ۸۸۱)

دلا طمع مبر از لطف بی نهایت دوست چو لاف عشق زدی سرباز چابک و چُست

(حافظ، ۱۳۷۹: ۴۱)

تُرک من، تیغ به کف، برزده دامن برخاست جان فدایش، که به خون ریختن من برخاست

(وحشی، ۱۳۸۴: ۱۶۹)

#### ۸- عشق و صبر

سنایی و حافظ به قطع از ابتدا در شعر خود عنوان می کنند که صبر ما با عشق برنمی آید و معتقدند هر جا که عشق پا می گذارد، صبر از آن در دیگر خارج می شود. وحشی، گاه در ابتدای راه عشق دم از توانایی و صبر و تحمل می زند. گاه هم از معشوق خود زهر چشم می گیرد؛ اما به هر روی او نیز در عشق ناشکیبا است.

نمونه ها:

خواهم که کنم صبر ولی دست رَسَم نیست در عشق نمی دانم درمان دل خویش

(سنایی، ۱۳۸۵: ۸۳۰)

چون صبر توان کرد؟ که مقدر نماندست صبرست مرا چاره هجران تو لیکن

(حافظ، ۱۳۷۹: ۵۶)

کوه محنت بر دلم نه، منتت بر جان من عاشقی را رکن اعظم بردباری گفته‌اند

(وحشی، ۱۳۸۴: ۲۵۲)

خانه پر بود از متاع صبر این دیوانه را سوخت عشق خانه سوز اول، متاع خانه را

(همان: ۱۵۲)

#### ۹- عشق و توبه

توبه را به فراموشی سپردن گناه، رجوع از معصیت به طاعت و بازگشت از نفس به حق دانسته و باب الابواب می‌خوانند. (حلبی، ۱۳۸۵: ۷۸۹) سنایی و حافظ در غزل خویش بر پایه اندیشه‌های ملامتی، توبه می‌شکنند و این توبه شکستن در مسیر عشق یار را گناه قلمداد نمی‌کنند.

حافظ اگر زمانی توبه‌کار شود، اصول توبه او نیز متمایز با سایرین است. برای مثال او به دست صنم باده فروش<sup>۹</sup> که در زیبایی و شراب خواری و شراب دهی ممتاز است، از تمامی اعمالی که بوی ریاکاری از آن به مشام جان و دل می‌رسد و از بی‌توجه کردن به مظاهر زیبایی توبه می‌کند. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۴۰)

عاشقی خواهی و بس توبه کنی توبه و عشق به هم نایند راست

(سنایی، ۱۳۸۵: ۷۶)

من ترک عشق شاهد و ساغر نمی‌کنم صد بار توبه کردم و دیگر نمی‌کنم

(حافظ، ۱۳۷۹: ۴۷۹)

اما وحشی به مفهوم و رابطه عشق و توبه نپرداخته است.

#### ۱۰- عشق و جبر و اختیار

«عشق از جمله احوال است. یعنی ذاتاً از مواهب الهی است نه از مکاسب بشری و همان طور که به دست آوردن عشق و روشن شدن به نور محبت موهبت آسمانی است، اگر جمله کاینات جهد خود را برای خاموش شدن شعله عشق واقعی به کار ببرند از آن عاجز مانند». (غنی، ۱۳۸۹: ۲۹۰) از گذشته تا کنون دیدگاه اشاعره در اندیشه عارفان و شاعران ایرانی

جاری شده. به قول خرمشاهی در کل «بزرگان عرفان اسلام و ایران غالباً یا اشعری یا اشعری گرا هستند. نظیر هر دو غزالی، سنایی، مولانا، سعدی، شیخ محمود شبستری، و دیگران» (خرمشاهی، ۱۳۸۵: ۴۲۷) از نظر سنایی و حافظ، عشق و جبر با هم رابطه تنگاتنگ دارند اما به نسبت دو شاعر دیگر، وحشی به رابطه عشق و جبر چندان نپرداخته است.

بر بساط عشق بنهاده جبین اختیار (سنایی، ۱۳۷۹: ۸۸۶)	لاف گویان اناالله را ببین در عشق خویش
این موهبت رسید ز میراثِ فطرتم (حافظ، ۱۳۷۹: ۴۲۲)	می خور که عاشقی نه به کسبست و اختیار
کز زحمت این بند به کوشش نتوان جست (وحشی، ۱۳۸۴: ۱۷۳)	گردن بنه ای بسته زنجیرِ محبت

با این حال سنایی در پاره‌ای از اشعار می‌گوید که با کوشش و جهد هم می‌توان به متاع عشق در دل خویش دست یافت و حافظ معتقد است اگر چه با تلاش و کوشش نمی‌توان به عشق رسید، اما وظیفه رهرو این راه، تلاش و مجاهده است. از نظر وحشی نیز عشق حاصل شدنی است.

کانچه گفتم ترا کفایت نیست (سنایی، ۱۳۸۵: ۸۲۶)	جهد کن تا به عشق باز رسی
آنقدر ای دل که توانی، بکوش (حافظ، ۱۳۷۹: ۳۸۴)	گرچه وصالش نه به کوشش دهند
ورنه در مقصود به روی همه باز است (وحشی، ۱۳۸۴: ۱۶۴)	وحشی تو برون مانده‌ای از سعی کم خویش

## ۱۱- عشق و شراب

در غزلیات سنایی و حافظ از موضوعات مکرر شعری است. عجین بودن عشق و شراب به حدی است که شاعران مکرراً عشق را به شرابی ناب و صافی مانند کرده‌اند.<sup>۱۰</sup> در زبان عارفان «عشق یا محبت الهی معنای اصلی لفظ باده و مترادف‌های آن در زبان

شعر عاشقانه - صوفیانه فارسی است. ارتباط شراب با محبت ابتدا از راه تشبیه پیدا شد... پس از اینکه تشبیه محبت الهی به شراب یا خمر در زبان صوفیه متداول گردید و شعرا از این نوع تشبیهات در اشعار خود استفاده کردند، با اهمیت یافتن مفهوم عشق انسانی و به طور کلی عشق طبیعی در تصوف و راه یافتن این مضمون به شعر، وصف این نوع عشق نیز از راه تشبیه میسر گردید». (پورجوادی، ۱۳۷۰: ۴-۱۴)

باده را دَوایِ غمناکی می‌دانند و برخی شاعران خوش‌دلی را از باده می‌جویند. آنها می‌گویند غم بیکران زمان را دَوایی جز شراب ارغوانی نیست و بالاخره باده اسرارنمای و مشکل‌گشای عشق است و در پیاله و جام باده، عکس رخ یار پیدا است. (زیبایی، ۱۳۶۷: ۹-۱۰) در هر صورت ملازمت باده و عشق در شعر فارسی همیشگی است.

آتش عشق سنایی تیز کن ای ساقیا  
در دهیدش آب انگور نشاط انگیز را  
(سنایی، ۱۳۸۵: ۷۹۴)

قدح پُر کن که من در دولت عشق  
جوان بخت جهانم، گرچه پیرم  
(حافظ، ۱۳۷۹: ۴۵۱)

## ۱۲- عشق و توانگری

عشق سنایی به قدری قدسی است که از محالات است با زر و سیم به دست آید. اما حافظ بارها بر نداری خویش تأکید ورزیده و گفته است که دستش به سبب فقر به دامن معشوق نمی‌رسد. در اصل این اشاره‌ها نوعی وقوع‌گرایی در شعر فارسی را به نمایش می‌گذارد.

نمونه‌ها:

من عشق تو اختیار کردم  
زیرا که درم هم از جهانست  
شاید که مرا درم نباشد  
جانان و جهان به هم نباشد  
(سنایی، ۱۳۸۵: ۸۵۷)



شاهدان در جلوه و من شرمسار کیسه ام

بار عشق و مفلسی صعب است، می باید کشید

(حافظ، ۱۳۷۹: ۳۲۴)

### ۱۳- عشق و خاموشی

پیامبر (ص) می فرماید: «مَنْ صَمِتَ نَجَى» یعنی آن کس که سکوت کند، نجات می یابد. گویند «سر دوست را با هیچ کس نباید در میان گذاشت؛ زیرا آن که محرم است خود اسرار بین است و آن که نامحرم است افشای سر با او جز تهمت و تعزیر سودی نخواهد داشت». (مرتضوی، ۱۳۸۸: ۴۱۷) هر سه شاعر خاموشی در عشق را توصیه می کنند و می گویند در شرایطی که زبان سرخ عاشقان، سر سبز آنان را بر باد خواهد داد، سکوت بهترین شیوه در طی کردن این راه پر مخاطره است.

آن که در راه عشق خاموش است

نکته گویست، اگر چه ناطق نیست

(سنایی، ۱۳۸۵: ۹۵)

ای آن که به تقریر و بیان دم زنی از عشق

ما با تو نداریم سخن، خیر و سلامت

(حافظ، ۱۳۷۹: ۱۲۴)

گو زبان درد سر عاشق و معشوق مده

چیست پوشیده از ایشان که چنان باید کرد

(وحشی، ۱۳۸۴: ۲۱۷)

### ۱۴- عشق و غیرت

در کشف الاسرار می خوانیم، خداوند که معشوق حقیقی است، شمشیر غیرت ازل را بر سر بندگان بدارد تا اگر بنده ای «خواهد با غیر پیوندد، یا به کسی طمع کند، یا به دیگری بازاری سازد، فرا نگذارد». (میبدی، ۱۳۸۵: ۶۳) «لازمه عشق انحصار طلبی است و اگر عاشقی، معشوق را منحصر به خود نخواهد در ادعای عشق صادق نیست». (مرتضوی، ۱۳۸۸: ۳۷۳) «غیرت، عبارت است از کراهت داشتن شخص از شرکت دیگری در حق او» (حلبی، ۱۳۸۵: ۸۳۹) عارفان غیرت را از لوازم عشق و محبت شمرده اند و معتقدند که غیرت از محبت ناشی می شود». (شهری، ۱۳۷۱: ۹۰)

در متون ادب فارسی عاشق و معشوق هر دو غیورند؛ زیرا اقتضای عاشق و معشوق بودن، وحدت است، وجه غیرت برای عاشق امری طبیعی است. اما چنین خصوصیتی برای معشوق نیز مطرح است. در خصوص غیرت بنده بر خداوند نقل شده که از شبلی پرسیدند که: «آسوده کی باشی؟ گفت آنکه که او را هیچ ذاکر نبینم.» (شهری، ۱۳۷۱: ۹۱)

بر اثر همین بازی غیرت است که شاعران و عارفان همواره از به زبان آوردن نام معشوق خود سر باز زده و او را با نام‌های شما، شه خوبان، گل، دوست، یار، دلبر و... می خوانده‌اند. (مبارک، ۱۳۸۲: ۸۰) نمونه‌ها:

بر ما چو از لطافت مُل را حرام کردی      بر خصم ما ز غیرت گُل را حرام گردان  
(سنایی، ۱۳۸۵: ۴۲۸)

که در این جا گل استعاره از خود معشوق می باشد.

بنما به من که منکر حُسن رخ تو کیست      تا دیده‌اش به گزلك غیرت برآورم  
(حافظ، ۱۳۷۹: ۴۴۷)

عاشق غزل وحشی همچون سایر عشاق غزل فارسی غیرتمند است.

خدایا با منش خوش سرگران داری و خرسندم      نه تنها بامن و بس، با همه کس سرگران دارش  
(وحشی، ۱۳۸۴: ۲۹۳)

## نتیجه گیری

در یک نگاه کلی وقتی مضمون غالب اشعار ادب پارسی بر محوریت عشق استوار است؛ لزوم پرداختن به این موضوع در ابعاد گوناگون همچنان احساس می‌شود. سعی نگارندگان این مقاله در این مجال بر این بوده، تا با مورد بررسی قرار دادن برخی از پرکارترین وجوه عشق در غزلیات شاعرانی چون سنایی، حافظ و وحشی بافقی به برجسته ساختن شباهت‌ها و تفاوت‌های فکری این سه شاعر پردازند. در این راستا ارتباط عشق با مفاهیمی چون حقیقت و مجاز، ازل، جمال، محنت، شیرینی رنج، عقل، ایشار، توبه، جبر و اختیار، شراب، توانگری، خاموشی و سرانجام غیرت بررسی شد و نتیجه‌ای بر این اساس حاصل آمد که چون سنایی و حافظ به شعر رویکردی عرفانی دارند؛ بنابراین مسیر فکرشان به هم نزدیک‌تر است. منتها با این تفاوت که حافظ هر جا در شعرش از عشقی زمینی سخن به میان می‌آورد، مفهوم کلامش به وحشی بافقی نزدیک می‌شود. البته در همین مقایسه هم، کلام حافظ در بی‌کرانگی همچون دریایی است که وحشی، شاعر پریشان‌خاطر با وجود صمیمیت بیان و سوز کلامش، قطره‌وار در برابر جوشش و سیلان شعر حافظ در حاشیه می‌ماند.

## پی نوشت‌ها

- ۱- ر.ک (نسفی، ۱۳۹۰: ۳۰۴)
- ۲- حُبَّ: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ». (بقره، ۱۶۵)  
ر.ک (فرقدانی، ۱۳۸۲: ۲۸)
- ۳- وَدَّ: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» (مریم، ۹۶).
- ۴- تَبَتَّل: «و اذکر اسم ربک و تبتل الیه تبتیلاً»
- ۵- مثلاً در ترجمه‌ی سوره روم آیه ۲۱ چنین آمده است: و از نشانه‌های خداوند این که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید، تا در کنار آنها آرامش یابید، و در میانتان دوستی و رحمت قرار داد، آری در این [نعمت] برای مردمی که می‌اندیشند، قطعاً نشانه‌هایی است.  
ر.ک (وحشی، ۱۳۸۴: ۸۱۵)
- ۷- یاد آور این بیت از باباطاهر عریان همدانی:  
لباسی دوختم بر قامت دل ز بود محنت و تار محبت
- ۸- ر.ک (حافظ، ۱۳۷۹: ۱)
- ۹- ر.ک (همان: ۶۷۰)
- ۱۰- ر.ک (مرتضوی، ۱۳۸۸: ۴۱۴)

## منابع و مآخذ

- ۱- قرآن کریم
- ۲- اسکویی، نرگس، (۱۳۸۴)، «صائب تبریزی و مکتب جمال در عرفان اسلامی»، کیهان فرهنگی، شماره ۲۳۰-۲۳۱، (از ۷۶ تا ۸۱)
- ۳- پورجواد، نصراله، (۱۳۷۰)، درباره حافظ، تهران، نشر دانشگاهی، چاپ دوم.
- ۴- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، (۱۳۳۴)، شخصیت معنوی حافظ، تهران، کانون معرفت.
- ۵- حافظ شیرازی، محمد، (۱۳۷۹)، دیوان غزلیات حافظ، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: صفی علی شاه، چاپ بیست و هفتم.
- ۶- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۵)، حافظ نامه، بهاءالدین خرمشاهی، تهران، علمی و فرهنگی، ج ۲، چاپ هفدهم.
- ۷- حلبی، علی اصغر، (۱۳۸۵)، مبانی عرفان و احوال عارفان، تهران، اساطیر، چاپ سوم.
- ۸- رازی، نجم الدین، (۱۳۵۲)، مرصادالعباد، تهران، علمی و فرهنگی.
- ۹- زیبایی، محمد علی، (۱۳۶۴)، شرح صد غزل از حافظ، تهران، پازنگ، چاپ اول.
- ۱۰- ستاری، جلال، (۱۳۷۴)، عشق صوفیانه، تهران، مرکز، چاپ ششم.
- ۱۱- سنایی غزنوی، مجدود بن آدم، (۱۳۸۵)، دیوان سنایی، به اهتمام مدرس رضوی، تهران، سنایی، چاپ ششم.
- ۱۲- سودی، محمد، (۱۳۴۷)، شرح سودی بر حافظ، به ترجمه عصمت ستار زاده، تهران، انزلی، چاپ دوم.
- ۱۳- شفیعی کدکنی، محمد رضا، (۱۳۸۴)، «طنز حافظ»، حافظ، شماره ۱۹، (از ۳۹ تا ۴۲)
- ۱۴- شهری، محمد، (۱۳۷۱)، «غیرت در بینش عرفانی»، کیهان اندیشه، شماره ۴۱، (از ۸۹ تا ۹۶)
- ۱۵- صاحب الزمانی، ناصرالدین، (۱۳۵۱)، خط سوم، تهران، عطایی.
- ۱۶- غراب، محمود، (۱۳۸۷)، عشق و عرفان از دیدگاه ابن عربی، به ترجمه محمدراد منش، تهران، جامی، چاپ اول.
- ۱۷- غزالی، احمد و باخرزی، سیف الدین، (۱۳۷۷)، دو رساله عرفانی در عشق، به کوشش ایرج افشار، تهران، منوچهری.

- ۱۸- غنی، علی اصغر، (۱۳۸۹)، تاریخ تصوّف در اسلام، تهران، زوآر، چاپ یازدهم.
- ۱۹- فتح اللّهی، علی، (۱۳۷۶)، «اصطراب اسرار خدا»، کیهان اندیشه، شماره ۷۱. (از ۱۱۶ تا ۱۲۷)
- ۲۰- فرقدانی، کبرا، (۱۳۸۲)، «عشق از دیدگاه مولانا». فردوسی، شماره ۱۳، (از ۲۸ تا ۳۰)
- ۲۱- فروم، اریک، (۱۳۸۹)، هنر عشق ورزیدن، ترجمه پوری سلطانی، تهران، مروارید، چاپ بیست و هفتم.
- ۲۲- مبارک، وحید، (۱۳۸۲)، «غیرت در دیوان حافظ»، دانشگاه آزاد اسلامی خوی، شماره ۱.
- ۲۳- مرتضوی، منوچهر، (۱۳۸۸)، مکتب حافظ، ج اول، تهران، توس، چاپ پنجم.
- ۲۴- منافی اناری، سالار، (۱۳۷۷)، «عشق عرفانی»، دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، شماره ۱۶۸.
- ۲۵- مولوی، جلال الدین محمّد، (۱۳۸۵)، شرح جامع مثنوی معنوی، کریم زمانی، تهران، اطلاعات، چاپ نوزدهم.
- ۲۶- میبدی، ابوالفضل، (۱۳۸۵)، گزیده کشف الاسرار و عده الابرار، رضا انزابی نژاد، تهران، جامی، چاپ یازدهم.
- ۲۷- میانجی همدانی، ابوالمعالی عبدالله، (۱۳۵۹)، تمهیدات، به تصحیح عقیف عسیران، تهران، منوچهری، چاپ دوم.
- ۲۸- نسفی، عزیز الدین، (۱۳۹۰)، الانسان الكامل، با تصحیح و مقدمه ماریژان موله، تهران، طهوری، چاپ یازدهم.
- ۲۹- وحشی باقعی، شمس الدین، (۱۳۸۴)، دیوان وحشی باقعی، ویراسته حسین آذران (نخعی)، تهران، امیرکبیر.
- ۳۰- هجویری، علی بن عثمان، (۱۳۸۹)، کشف المحجوب، به تصحیح محمود عابدی، تهران، سروش، چاپ ششم.